

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مؤسسە فرهنګی - هنری فقه الثقلین

پاسخ به مسائل شرعی

دفتر حضرت آية الله العظمى صانعی مدظله العالی

دفتر قم - تلفن: ۷۷۴۴۷۶۷ - ۷۷۴۴۰۱۰ - ۷۷۴۴۰۰۹

۷۸۳۱۶۶۲ - ۷۸۳۱۶۶۱ - ۷۸۳۱۶۶۰

نمابر: ۷۷۳۵۰۸۰ - ۰۲۵۱

نشانی: پل حجتیه، خیابان شهید محمد منتظری، کوچه ۸، پلاک ۴

دفتر تهران - تلفن: ۴ الی ۶۶۵۶۴۰۰۱

نمابر: ۶۶۵۶۴۰۰۵ - ۰۲۱

نشانی: خیابان کارگر جنوبی، بین آذربایجان و جمهوری، کوچه کامیاب

دفتر مشهد - تلفن: ۲۲۵۱۱۵۲ - ۲۲۲۲۲۷۷ - ۲۲۱۰۰۰۲

نمابر: ۲۲۲۲۵۷۷ - ۰۵۱

دفتر اصفهان - تلفن: ۴۴۸۷۶۶۲ - ۴۴۸۷۶۶۱ - ۴۴۸۷۶۶۰

نمابر: ۴۴۶۳۳۹۱ - ۰۳۱۱

دفتر شیراز - تلفن: ۲۲۴۳۳۳۴ - ۲۲۴۳۴۹۸ - ۲۲۲۲۲۹۴

نمابر: ۲۲۲۶۷۰۰ - ۰۷۱۱

دفتر اراک - تلفن: ۲۲۷۲۳۰۰ - ۲۲۷۲۲۰۰

نمابر: ۲۲۵۹۷۷۷ - ۰۸۶۱

پاسخگویی به مسائل حج

همراه: ۰۹۱۲۲۵۱۰۰۰۷

تلفن: ۷۸۳۱۶۶۰ - ۲

www.saanei.org

اینترنت:

Istifta @ saanei.org

پاسخ به استفتانات

Saanei @ saanei.org

تماس با دفتر معظم له

۳۰۰۰۷۹۶۰

شماره پیام کوتاه:

امام خمینی علیه السلام

و راز احیای اجتهاد

در عصر حاضر

برگرفته از بیانات مرجع عالیقدر

حضرت آية الله العظمی حاج شیخ یوسف صانعی مد ظله العالی



انتشارات فقه الثقلین

امام خمینی(س)
و راز احیای اجتهاد در عصر حاضر

برگرفته از بیانات مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی
حاج شیخ یوسف صانعی (مد ظله العالی)

ناشر: انتشارات فقه الثقلین

تدوین: مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین

لیتوگرافی: نویس • چاپ: باقری

نوبت چاپ: اول ناشر / بهار ۱۳۸۷ • شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

بها: ۴۰۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

۹۷۸-۶۰۰-۹۰۴۵۷-۲-۳

نشانی: قم - خیابان شهید محمد منتظری، کوچه ۸، پلاک ۸

صندوق پستی: ۳۷۱۸۵/۹۶۷ - تلفن: ۷۸۳۲۸۰۲ - تلفکس: ۷۸۳۲۸۰۳

همراه: ۰۹۱۲۱۵۳۸۸۰۸

www.feqh.org

امام خمینی (سلام الله علیه):

من آقای صانعی را مثل یک فرزند بزرگ کرده‌ام
این آقای صانعی وقتی که سال‌های طولانی در
مباحثاتی که ما داشتیم تشریف می‌آوردند.
ایشان، بالخصوص می‌آمدند با من صحبت
می‌کردند و من حظ می‌بردم از معلومات ایشان،
وایشان یک نفر آدم برجسته‌ای در بین روحانیون
است و یک مرد عالمی است.

(صحیفه امام ج ۱۷ صفحه ۲۳۱)

آیت الله العظمی صانعی (مد ظله العالی):

ارزنده ترین میراثی که از امام خمینی (سلام الله علیه) به جا مانده و باید به آن توجه فراوان شود، ارزش دادن به انسان ها در گفتار و عمل است. امام حاکمیت اسلام را همراه با احترام گذاشتن به آراء و آزادی مردم می دانست .



مقدمه

در طول تاریخ بوده‌اند و دیده‌ایم فیلسوفان و اندیشمندان
بزرگی را که باعث و موجد تغییر و تحول و تکامل در
حوزه‌های متنوع زندگی بشری بوده‌اند. سیاستمدارانی که
مستبدان را تقویت کرده‌اند یا برای آزادیخواهی قربانی
شده‌اند. فیلسوفانی که ظلم را توجیه کرده‌اند، یا برای عدالت

کوشیده‌اند و عالمانی که تبعیض را توصیه کرده‌اند یا برابری را فریاد کرده‌اند و از ریا و نفاق نفرت‌انگیز دور شده‌اند.

از پس سقراط‌ها، افلاطون‌ها و از پس ابن سیناها، ملا صدراها و از پس شیخ طوسی‌ها، ابن ادریس حلی‌ها آمده و رفته‌اند. سخن از نامها و بزرگان نیست، بلکه از حاملان علم و معرفت است و معرفت هم چیزی نیست که در کتابها و نظریات بجویند و بیابند، بلکه دود چراغ می‌خواهد و دل پاک و سختی جان فرسا و انسان دوستی بی ریا.

در این میان موقعیت برخی شاگردان امام خمینی (سلام الله علیه)، رهبر فقید انقلاب اسلامی ایران نیز نسبت به ایشان، بر اساس تداوم راهی پرسنگلاخ و نا آرام اما با آرمان و هدف بزرگی تحت عنوان آزادی و آزادگی انسان و جاری ساختن روح عدالت در میان جامعه تعیین می‌شود. شاگردانی که بسیاری شان اینک نیستند. یا شهید شده‌اند و یا از دنیا رفته‌اند و یا در این «غفلت‌کده» خاموشی گزیده‌اند و لب به دندان می‌گزند. بسیاری اینک با نام امام به منفعت‌ها می‌رسند در عین حال که هرگز در راه او گام

نمی‌گذارند و برخی، انگشت شماری نیز با نام امام و یاد و هدف او به اصلاح جامعه می‌اندیشند در حالی که زندگی و اهدافشان در خطر است و...

اینجا با این توصیفات به نام آیه الله العظمی حاج شیخ یوسف صانعی از شاگردان برجسته امام بر می‌خوریم. او که اینک به توسعه و توشیح و تقویت نظریات و آرمان‌های امام در جامعه و سیاست و فقه و اخلاق می‌اندیشد و تمام دانش و توان خویش را در این جهت گذاشته است. اما این چه رازی است که این دوتن را این چنین به یکدیگر پیوند داده است، آنچنان که جدایی و گسست میان شان در بستر ذهن و در عالم واقع تحقق‌پذیر نیست و اصلاً خیالی می‌نماید.

به نظر می‌رسد راز پیوند انسانهای بزرگ را باید در آرمانها، اهداف و وصول به حقایق جستجو کرد. آنچنان که امام در عرصه عمومی بدنبال تحقق حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش و احیای آزادی و رواج عدالت در ساختار حاکمیت و تعمیق برابری در میان مردمان اعم از نژاد و جنسیت و رنگ و مذهب بود و با تجدد منهای دین، و

دین منهای انسانیت، و انسانیت بدون هدف متعالی، و هدف متعالی، بدون پایه در زمین، بسان عارفان ساختگی و عرفان‌های دور از جامعه و بشریت امروز مبارزه می‌کرد و همواره بزرگ‌ترین دشمن و عامل نابودکننده دین را ارتجاع و تحجر و دوری از عقلانیت می‌دانست. فقیه نواندیش این روزگار نیز در تعارض و تقابل و تخالف با همین بنیادهاست. فقیه‌ی که با تمام وجود در پی آن است که روح استبداد، تبعیض، ریا، ظلم، بی‌پروایی نسبت به حقوق انسانها و انجماد و توقف در سده‌های پیشین و گذشته‌های خالی از سود و فایده برای امروز بشریت را از این جامعه باز زداید و برای ساختن جامعه‌ای عاری از خشونت بی‌پروا و تبعیض بی‌شرم و عدالت کاذب و آزادی خیالی تلاش کند. جامعه‌ای که آرمان پیر مراد او و استاد و الگوی او نیز بوده است و دقیقاً می‌بینید که آنچه آیه الله صانع‌ی را در این عصر و زمان به تلاش برای احیای آرمانهای امام و ساختن جامعه بر اساس اهداف و افکار بلند و بالای او و تذکار در جهت جلوگیری از فراموشی امام و ایده‌ال‌های اصیل او، تحریص و

تحریض می‌کند همین مسئله است. این آن رازی است که شاگرد بزرگ امام و فقیه مصلح این عصر را در قبال امام، جامعه، دین و مردم آرام نمی‌گذارد و همواره به تپش و می‌دارد. امید آنکه این هدف و آرمان متعالی و انسانی روزگاری به شولای واقعیت در آید.

به مناسبت اینکه روز آخر سال تحصیل مقارن
است با سالگرد رحلت امام (سلام الله علیه)،
چهاردهم، و پانزدهم خرداد روز قیام مردم
برای احیا و نجات دین و ایمانشان، و به حساب
عشقشان به امام و به تقوا و مرجعیت و فضیلت،
من چند مطلب را در رابطه با همین مسائل
عرض می‌کنم.

باید گفت بنده فی حد نفسه از جملات و متد و روش
امام الهام گرفته‌ام. امام در وصیت نامه شان می‌فرمایند
حدیث ثقلین یک حدیث متواتر است بین الفریقین و آنچه
بر سر قرآن آمده بر سر عترت هم آمده و بعد مفصل بحث

می‌کند که در طول تاریخ، با قرآن چگونه رفتار شده و می‌فرماید بر سر عترت هم همان آمده است، چون اینها با هم هستند. در حدیث ثقلین دارد «ما ان تمسکتم بهما نجوتم»^۱ یا در یک نقل دیگری دارد «هما حبلان ممدودان من السماء الى الارض» نبی مکرم اسلام در روزهای آخر عمرشان فرمودند من از بین شما می‌روم، دو چیز گران و سنگین را به عنوان ودیعه و امانت می‌گذارم که اگر بدانها تمسک کردید نجات پیدا می‌کنید، این هر دو، دو حبل ممدود از آسمان به سوی زمین هستند «ولم یفترقا حتی یردا علی الحوض» اینها از هم جدا نمی‌شوند تا بر لب حوض کوثر به من برگردند.

یکی از اموری که ما در باب فقه و استنباط احکام می‌توانیم از این حدیث استفاده کنیم این است که باید در استنباط احکام هم به قرآن توجه کنیم و هم به عترت و سخنان اهل بیت علیهم‌السلام. اگر یکی از آنها را گرفتیم و دیگری را ترک کردیم به این حدیث پیغمبر عمل نکرده‌ایم و نجات

۱. اصول کافی ج ۱: ۳۹۴، باب الإشارة والنص علی...، الخصال ج ۱: ۹۷/۶۵، ارشاد المفید ج ۱: ۱۲۴.

هم پیدا نمی‌کنیم. متأسفانه در تاریخ این اختلاف به وجود آمده است. یک زمان عده‌ای از مسلمانان، که هم زیاد بودند و هم قدرت داشتند گفتند که ما را قرآن بس است و هیچ احتیاجی به حرفهای علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (علیه افضل صلوات المصلین) که همیشه هم با پیغمبر بوده و خصوصیات و راز و رمز دین را می‌داند نداریم، قرآن برای ما بس است. مراجعه کنید و ببینید که آنها چگونه احکامی دارند و نمی‌توان با آن احکام اسلام را معرفی کرد بلکه اگر شما بعضی از آنها را تبلیغ کنید ضد اسلام را تبلیغ کرده‌اید، چون رفتند سراغ قرآن و عترت را گذاشتند کنار «و بکم علمنا الله معالم دیننا»^۱ در حالی که ما اصلاً با ائمه و عترت نشانه‌های دین را یافته‌ایم. یک نمونه‌اش قضاوت‌هایی است که امیرالمؤمنین داشته و در کتاب القضاء وسائل و بقیة کتب حدیثی شیعه نقل شده است که امیرالمؤمنین چه قضاوت‌هایی می‌فرموده و دیگران چه قضاوت‌هایی می‌کرده‌اند.

پیش از اینکه به یک نمونه از آرای علی (علیه السلام) و قضاوت‌های

۱. زیارت جامعه کبیره.

ایشان اشاره کنم یک مسئله خیلی مهم را تذکر دهم. به نظر بنده ما اگر دو تا قانون زیبا در اسلام داشته باشیم یکی از آن دو قانون مقابله به مثل و قصاص است به آن نحوی که در قرآن و کتب فقهیه آمده است که اگر طرف خواست ببخشد ببخشد، خواست پول بگیرد پول بگیرد، خواست منت بگذارد رهایش کند منت بگذارد و رهایش کند، اگر نخواست می تواند مقابله به مثل کند. یعنی هم جنبه عاطفی حفظ شده، هم جنبه انسانی حفظ شده و هم مجازات آمده که افراد جرأت نکنند انسانها را بکشند؛ همه جهات به نظر بنده در این قانون جمع شده است. آنهایی که ناآگاهانه می گویند این قانون خشن است و نعوذ بالله این قانون به درد امروز نمی خورد که بشریت رشد کرده، اولاً باید توجه کنند که همه انسانها این را قبول ندارند که شما می گوید و لذا خیلی افراد در جنایتهای بزرگ حتی مجازات اعدام دارند؛ ما که می گوئیم مقابله به مثل، نمی گوئیم مجازات در باب قصاص، و ثانیاً اگر یک کسی نان آور یک خانواده و یک جاندار از یک خانواده را بکشد و آن خانواده ناراحت

است چگونه ما به او بگوییم تو ناراحت نباش، تو حق نداری ناراحت باشی؟! او ناراحت است، او می‌خواهد مقابله به مثل کند، ما هم برای حاکمیت اراده و احترام به آزادی انسان به او اجازه می‌دهیم. این را توجه داشته باشید که اصولاً قانون آزادی را محدود می‌کند و لذا اسلام آمده و بر موارد اقتضار کرده؛ قانون عاطفه ندارد، البته همه چیز حدّ و مرز دارد اما بنا نبوده که قانون لازم الاجرا بر خلاف اراده و آزادی و حاکمیت اراده انسان در اسلام بوده باشد. اسلام تا توانسته حاکمیت اراده و آزادی را حفظ کرده، بلکه قوانین جزایی دارد، قوانین دیگری هم دارد ولی اصل بر حاکمیت اراده است. امروز از نظر حقوقی می‌گویند حاکمیت اراده محترم است. اسلام حاکمیت اراده را حفظ کرده و گفته ولیّ دم اگر می‌خواهد قاتل پدرش را مقابله به مثل کند مانعی ندارد، حق دارد. می‌تواند پول بگیرد و ببخشد، می‌تواند منت بگذارد و ببخشد، می‌تواند مجاناً ببخشد، می‌تواند بگوید می‌بخشمت به شرط اینکه ده سال برای پدر من نماز بخوانی و روزه بگیری، می‌بخشمت به شرط اینکه تو ده سال زیارت جامعه

برای پدرم بخوانی ؛ همه اینها هست، جنبه عاطفی و جنبه انسانی رعایت شده است.

کسی که می‌گوید قانون قصاص خشن است، متأسفانه به این موارد توجه ندارد، خیلی هایشان هم تقصیر ندارند اساساً اینجا هیچ خشونتی نیست، مقابله به مثل است و حاکمیت اراده و تمام جهات در این قانون جمع شده است. بنده با همه اطلاعاتی که دارم روشن می‌گویم اگر دو تا قانون زیبا در قرآن و اسلام باشد یکی از آن دو همین است، اگر یکی هم باشد همین است. همچنین که در باب ارث زن و مرد، ارث فرزند پسر دو برابر فرزند دختر است. ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِي﴾^۱ یا در ارث زن و شوهر، شوهر گاهی نصف می‌برد گاهی یک چهارم می‌برد، زن گاهی یک هشتم می‌برد و گاهی یک چهارم می‌برد ؛ اینها از قوانین بسیار زیبای اسلام است. هر چند نمی‌توانیم بگوییم زیبا و زیباتر؛ همه احکام خداوند زیباست اما بنده بر حسب درک خودم عقیده‌ام این است اگر ما بخواهیم احکام اسلام را به حقیقت

۱. سوره نساء، آیه ۱۱.

معرفی کنیم این گونه می‌گوییم.

آن حکایت تاریخی را حالا باید بگوییم. مردی مأمور شد که قاتل پدرش را مقابله به مثل کند و او را مجازات نماید. وی مأمور قصاص شد، آنقدر به قاتل پدرش ضربه زد تا خیال کرد که این مرده است. رفت و بعد این خوب شد، معلوم شد که نمرده است. آمد برود در کوچه و بازار که دوباره آن مرد اولی او را گرفت و گفت تو قاتل پدر من هستی و باید قصاصت کنم. رفتند نزد یک کسی که آن وقت قدرت داشت منتها مبنایش این بود که قرآن بس است و از وحی فاصله داشتند. او گفت که خوب بله قاتل پدرش است برود قصاصش کند. وقتی که داشت می‌آمد می‌گفت من را کشته‌اند دوباره می‌خواهند بکشندم. رسیدند به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب، امیرالمؤمنین فرمود: او را برگردانید تا من بگویم چه کار باید کرد. امیرالمؤمنین ظاهراً نزد آن آدم مقتدر آمد گفت بله این قاتل پدر اوست می‌خواهد قصاصش کند، اشکالی ندارد، اما آن مقداری که کتکش زده، آن مقدار را باید این آقای قاتل از ولی دم مقابله به مثل

کند و آن مقدار بزند، بعد که زد، آن وقت بیاید این را اعدام کند و مقابله به مثل کند.

آن شخص فکر کرد، دید که اگر آن مقدار کتک بخورد که دیگر جانی برایش نمی ماند تا از قاتل قصاص کند. گفت: من راضی شدم، حاضر نیستم به اینکه این کار را بکنم. این در روایت آمده، ظاهراً روایت ابان هم هست، اگر بحثش را بخواهید شرایع، مسأله دوازدهم در باب مسائل استیفاء نفس است. امام در تحریرالوسیله مسأله بیست و پنج از همان مسائل استیفاء قتل نفس این را گفته اند. صاحب جواهر مفصل بحث کرده و تا زمان شیخ الطائفة رحمته الله یک نظریه و مبنا بوده است، از زمان محقق نظریه دیگری آمده البته با توجه به روایت و ضوابط و قواعد. بعد نظریه سومی است که متعلق به ابن ادریس است در سرائر. نظریه های مختلف داده شده، مفصل هم بحث کرده اند. صاحب جواهر مفصل بحث کرده، امروز در این کتاب القصاص مراجعه کردم هفت صفحه بحث کرده است. روایت از نظر سند و دلالت و ضوابط و قواعد مورد بحث قرار گرفته. خوب می بینید با

فاصله گرفتن از عترت و از امیرالمؤمنین این گونه جان و حتی آبروی انسانها به راحتی در معرض خطر بیفتد و انسانی را بدون جهت به بالای چوبه دار ببرد، از این گونه قضایا فراوان هست. در مبنای آن آقایانی که مدعی هستند قرآن برای ما بس است و ما هیچ احتیاجی به غیر قرآن نداریم، از این قضایا فراوان دیده می شود. جمله کوتاه و رسا هم این است که در زیارت جامعه است «و بکم علمنا الله معالم دیننا».^۱ این یک نکته که ما باید در کنار قرآن و عترت با هم فقه را بیاییم، در مقابل یک عده پیدا شدند که فقط به ظاهر روایات چسبیدند و گفتند: حتی اگر تفسیر قرآن هم در یک روایت ضعیف که سندش ظنی است آمده باشد، ما بر اساس ظاهر آن روایت، به قرآن عمل می کنیم. اما اگر در روایت نیامده باشد به ما کاری ندارد، قرآن یک کتاب معماست؛ قرآن را به طور کلی کنار گذاشتند و دنباله رو اخبار و روایات شدند. حتی گفتند حجیت قرآن هم بستگی دارد به اینکه روایتی بیاید تفسیرش کند. اینها هم در افراط تا جایی رفتند که

۱. زیارت جامعه کبیره.

جمود کردند بر ظاهر روایات که به قول مرحوم وحید بهبهانی رحمه الله می‌گوید یکی از قضاتشان در اثر وجوب بیّنه بر مرگ کسی حکم کرد که این از دنیا رفته. اموالش را تقسیم کردند، زنش هم رفت شوهر کرد. بعد مدتی نگذشت که آن شخص آمد، گفتند آن شخص آمده است؛ گفت: زود بروید کفنش کنید، من بیایم بر او نماز بخوانم دفنش کنید. گفتند: آقا این زنده است، آمده است. گفت: بیّنه شرعیه قائم شده، من که نمی‌توانم از بیّنه شرعیه تخلف کنم! بیّنه در شرع حجت است، من قدرت تخلف از بیّنه را ندارم. خوب این به معنای جمود بر روایت است که تا اینجا کشانده است. من دیگر وارد این بحث هم نمی‌شوم، چون پرونده این عده هم تقریباً بسته شده است، نمی‌خواهم پرونده این عده را باز کنم.

اما شما آقایان اگر در استنباطاتان دنبال روایات هستید تمام روایات را ضبط و ثبت کنید ولو روایتی که به نظرتان هم تمام نیست، چون امانت است و باید بماند تا بعدی‌ها درباره‌اش قضاوت کنند، برای دیگران باید حفظ بشود. منتها

خودمان اگر دیدیم مخالف با ظاهر کتاب است علمش را به اهلش رد کنیم. خودشان فرموده‌اند روایت مخالف با کتاب را شما عمل نکنید. از زمان رسول الله مطلب ریشه دارد تا به امروز و تا زمان ظهور حضرت مهدی (عج). و لذا نترسید، اگر روایتی را بر خلاف قرآن یافتید بگویید من به این روایت عمل نمی‌کنم.

امام و مبارزه با خرافات و تحجر

نکته دوم را در رابطه با امام (سلام الله علیه) استاد بزرگوار عرض می‌کنم. یکی از مسائلی که به نظر بنده در رابطه با امام می‌رود منسی بشود و فراموش بشود و خطرناک نیز هست - برای اینکه امام مبدع این حرکت بوده و مبتکر این معنا بوده است - مبارزه با خرافات، تحجر و ارتجاع است. مبارزه با خرافات و تحجر و ارتجاع یک اصل اساسی بوده در فقه امام، در کلام امام و در اخلاق امام و در تمام جوانب و حواشی زندگی امام. امام با تحجر گرایی و با

ارتجاع مخالف بودند.

بسنده برای نمونه شما را ارجاع می‌دهم به کتاب انوارالهدایة تألیف خود امام جلد اول بحث تحریف قرآن؛ در آنجا امام کتاب و گفته‌های یک فرد بزرگی را چنان نقد می‌کنند که من هنوز شرایط را مساعد نمی‌دانم که عبارت را بخوانم، هنوز جرأت نمی‌کنم عبارت را بخوانم، اما شما بروید آنجا را نگاه کنید که امام می‌فرماید غالب یا کل آنچه این بزرگوار در مستدرک نوشته روایات ضعاف است و روایاتی است که مشایخ ثلاثه به آنها توجه نکرده‌اند. آن نویسنده بزرگوار که آدم پرهیزکار اما ساده‌ای بوده، امام می‌فرماید این آقای بزرگوار اینها را در مستدرک جمع کرده است چه برسد به بقیه کتابهایش، در بقیه کتابهایش دیگر اصلاً دوست می‌داشته که روایات ضعاف و چنین و چنان را جمع کند. نتیجه آن ظاهر گرایی آن شد که امام می‌فرماید: مصیبتی به اسلام وارد شد، بسیار با عظمت. او مقصر نبوده، آدم خوبی بوده است آدم پرهیزکاری بوده ولی خرافه

و ارتجاع کارش را به اینجا رساند. خرافه و ارتجاع و جمود بر یک اصل بدون توجه به ابعاد مسأله، مشکلات می‌آورد و این در زندگی امام متأسفانه فراموش شده است. بنده به عده‌ای از این آقایان مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام در قم که آمده بودند گفتم که به این بُعد زندگی امام توجه کنید. البته یادتان باشد خرافه و ارتجاع به معنی حمله به آنچه که شیعه مقدس می‌داند و دلیل بر مقدس بودنش دارد نیست! اینکه اگر انسان بعد از نمازش با بندهای انگشتش تسبیح بگوید اگر تسبیحی غیر از تسبیح تربت دارد این افضل است. اما اگر تربت امام حسین (علیه السلام) باشد افضل است. این دیگر اسمش ارتجاع نیست، فوری نجسیم به این حرف غلط! این مقدس است، این فکر مقدس در اسلام است. احترام به یک شهید است آن هم شهیدی مثل سیدالشهداء، سر سلسله آزادگان. خرافه و ارتجاع یعنی چیزهایی را ساختن برای سرگرمی مردم، یعنی چیزهایی را ساختن برای اینکه یک مشت آدمهای ناآگاه را در ناآگاهی نگه داریم و نگذاریم اینها آگاه

بشوند و نگذاریم اینها مطالب را بفهمند، راز بدبختی‌شان و عقب ماندگی‌شان و راز استبداد و استبداد پروری را در وجود و سر زمین خودشان دریابند. این بُعد زندگی امام را شما می‌توانید برجسته کنید و درباره‌اش تحقیقات فراوان انجام دهید.

امام و تأثیر زمان و مکان در اجتهاد

نکتهٔ سومی که از امام باید عرض کنم و باز هم گفته‌ام؛ تأثیر زمان و مکان در اجتهاد است. این اصل را ابتدا شهید اول فرمود، امام هم رویش تکیه کرده؛ البته عرض کردم استفادهٔ فقهی، نه فقط استفادهٔ موضوعی. استنباط حکم با توجه به زمان و مکان؛ امام روی این مسأله پافشاری دارد و در فقهش هم استفاده کرده است. نمونه‌های فراوانی هم ما در فقه داریم، که یک نمونه باز برایتان عرض کنم برای اینکه خالی از مثال نباشد. ما روایاتی داریم که فرزند و هر چه اموال در اختیارش

است مال پدرش است. پدرش می‌تواند بی اختیار از اموال این فرزند بخورد حتی می‌تواند با آن حج برود، حتی می‌تواند همه آن را هم بردارد اما مادر چنین حقی ندارد؛ مادر اگر می‌خواهد بردارد باید قرض بردارد. خوب این روایات ظاهرش زننده است، یعنی چه پدر می‌تواند بردارد؟ مگر این برده و غلام است که مالک نباشد؟ سی سال زحمت کشیده، چهل سال زحمت کشیده، و مقداری اموال جمع کرده است. تازه بعد مادر حق ندارد، چرا مادر حق نداشته باشد؟ مادر فقط حق دارد که قرضاً بردارد.

مرحوم مجلسی اول در روضة المتقین^۱ وقتی به این روایات در کتاب المعیشة می‌رسد، آنجا می‌فرماید: اولاً این روایات معرضة عنهاست، اصحاب به این روایات عمل نکرده‌اند؛ و ثانیاً ممکن است این روایات تقیه باشد و مطلب از آنهایی رسیده که با عترت فاصله داشتند و بعد تا زمان ما هم آمده است. آن وقت

۱. روضة المتقین ۶: ۵۰۶.

می‌فرماید شاهد مطلب اینکه می‌گوید اصل قصه و شأن روایت این بوده - تأثیر زمان و مکان را می‌گوییم - یک مردی دست پدرش را گرفته بود آورد نزد پیغمبر، عرض کرد یا رسول الله من از دست پدرم شاکی هستم. فرمود: شکایت چیست؟ گفت: پدرم ارث من را که از مادرم به من رسیده بوده خورده است. او قبول کرد که آن ارث را خورده است، عرض کرد بله، منتها برای خودم و خودش مصرف نموده‌ام؛ چیزی هم در آن وقت نداشت. پیغمبر اینجا فرمود: «الولد و ما فی یده لأبیه» و بعد فرمود من این پدر را برای پسرش ببرم زندان کنم؟ خوب پدری هم ندارد، بدهکاری که ندارد «المفلس فی امان الله» اینکه مسلم است «فنظرة الی میسرة» حالا پیغمبر این را ببرد زندانش کند؟ بعد هم برای اینکه یک مقدار مسأله را عاطفی کرده باشد از باب کنایه و مجاز به پسر فرمود: بله، ولی او پدر توست. قانون است! اینجا مسأله احترام است، مسأله کنایه است. قانون همین است که پدر تمکن مالی ندارد، حالا که ندارد خوب

زندانش نمی‌کنند. بعد پیغمبر فرمود: من برای خاطر این پسر این پدر را زندانش کنم؟ خوب نمی‌شود که پدر را برای پسر زندانش کرد، قانون شرع هم اجازه نمی‌دهد. اینجا پیغمبر فرمود: «أنت و مالک لابیك» حالا این چه ربطی دارد به آنجایی که اموال پسر را این بردارد با آن حج برود، یا بردارد با آن ... چه توجیهی برای این مطلب می‌کند؟ خوب می‌بینید اینجا زمان و مکان در مسأله مؤثر است.

امام در باب خيار الحيوان جمع بین روایات کرده است، با توجه به مسأله تأثیر زمان و مکان. در مسأله رتل که آیا رتل عراقی است در باب کفر یا رتل مدنی است یا رتل مکی است، آن اختلافها متعلق مکان است که می‌گویند آیا مکان راوی را حساب کنیم، مکان مروی عنه را حساب کنیم یا مکان دیگری را حساب کنیم. می‌بینید که فقه ما از تأثیر زمان و مکان در اجتهاد آکنده است. امام در یکی از سخنانشان یا پیامهایشان فرمودند می‌شود ما حالا جنگل را آنطوری

اداره کنیم که دیروز بوده است؟ بگوییم بله هر کسی می‌تواند با بلدوزر به سراغ جنگل برود، و تمام درختها را قطع کند برای اینکه جنگل جزء انفال است و انفال هم برای شیعیان حلال شده است؛ یک کسی زمینهای فراوانی را بگیرد و اینها را بردارد خانه سازی کند، یک ریال هم به هیچ کس ندهد بگوید بله من شیعه هستم، برای من مباح شده است. امام فرمود نمی‌شود اینطوری مملکت را اداره کرد! درباره آن روایتهایی که گفته انفال حلال شده، برخی از فقهاء مثل شهید فرموده‌اند: شرطش فقر است، یعنی تا مقداری که فقرش را رفع بکند می‌تواند از زمین بردارد یا می‌تواند از جنگل بردارد، اما الآن که گاز دارد ابزار زندگی دارد اگر درختها را بُرد و بفروشد، بعد هم سیل بیاید خانه‌های مردم را خراب کند، آن وقت ضامن سیل کیست؟ مردم دوباره پول بدهند یا بودجه دولت را بدهید دوباره آباد کنید. این حرفها نیست! آن مال یک شرایط خاصی است. امام این چنین می‌فرماید و شهید می‌گوید

مال فقر است. این حرف امام است که در پیامهایش دارد و ما باید بدقت به ابعاد و جوانب زمان و مکان توجه کنیم.

امام و حاکمیت مردم

نکته چهارم: توجه کنیم که نظر فقهی امام در امور مردم بر این بوده که مردم همه کاره هستند. حتی در سؤالات و جوابهایی که قبل از رأی دادن به جمهوری اسلامی از امام (سلام الله علیه) شده است ایشان آنجا می فرماید مردم هر چه را رأی بدهند ما هم تابع مردم هستیم، یعنی نمی آییم با سر نیزه مردم را وادار به دینداری کنیم! بله، کار امام این بود که هدایت کرد، کار امام این بود که افکار را عوض کرد. هر کسی می تواند افکار را عوض کند، اما نمی شود امور مردم را به غیر مردم داد؛ مردم خودشان هم می فهمند و قیّم و ولیّ و سرپرست هم نمی خواهند. آقابالای سر نمی خواهند، مردم خودشان خوب می فهمند. در روایات هم آمده، مبنای امام

هم این است. شما ببینید اسلام در باب فهم مردم تا کجا پیش رفته است. اگر امام معصوم برای نماز خواندن به میتی آمد، نماز به میت از حقوق کیست؟ از حقوق ورثه است. اگر امام معصوم آمد، سلطان من الله آمد که در موثقه سکونی دارد، ورثه راضی به نماز خواندن او نیستند، خود امام فرمود که این سلطان من الله غاصب است، این امام معصوم نعوذ بالله اگر آمده غاصب است. درست است که نمی آید، فرض می کند؛ اما می فرماید که این اگر آمد خواست نماز بخواند غاصب است؛ مال مردم است، حق مردم است. در بحث انفال مراجعه بفرمایید، مسأله دومی که محقق در شرایع دارد این است که اگر امام معصوم با کسی مقاطعه کرد و مقاطعه کار بیشتر سود برد حق ندارد اضافه را از مقاطعه کار بگیرد! محقق در شرایع و همه فقها گفته اند امام معصوم حق ندارد آن زیادی را از او بگیرد و بلکه مسأله اینقدر مسلم است که وقتی خواسته اند استدلال کنند، گفته اند اصلاً این گفتن نداشته است! خوب روشن است که حقوق مدنی و سیاسی امام معصوم مثل مردم است.

بحث رساله نیست، هیچ کس نمی‌گوید که رساله را مردم بنویسند! رساله را باید حوزه‌های علمیه بنویسد، دیگران هم باید مسائل دینی را در ابعاد سیاسی و دشمنی نبرند، مسائل دینی و رساله‌ها را زیر سؤال‌هایی که خودشان مستحق هستند نبرند؛ بگذارند حوزه همان طوری که دارد پیش می‌رود ادامه بدهد، بحث می‌شود، اشکال کنند، ایراد بگیرند، چقدر جالب است! بنده امروز یک آماری را از یک جایی نگاه می‌کردم، حدود شصت کتاب و جزوه و رساله و مقاله راجع به بحث سن بلوغ نوشته شده است. بیشتر اینها بعد از زمانی است که بنده گفته‌ام سن بلوغ دختر سیزده سال است. خوب ممکن است نود درصد اینها رد کرده باشد، اما به هر حال برای من جای شکر و خوشحالی است که بحثی را گفته‌ام که حدود شصت تا رساله و کتاب محترمانه درباره‌اش بحث کرده‌اند، حالا یا مطرح کرده‌اند یا مطرح نکرده‌اند؛ این طور نباید باشد و بنا هم نیست که همه نظر مرا بپذیرند! اما بنا بر این است که بحث مطرح بشود. ایراد حوزوی و علمی اساس حوزه است، اما ایراد غیبت و تهمت در هر لباسی،

نویسنده و گوینده را از عدالت ساقط می‌کند و اگر از عدالت ساقط شدند آن وقت خیلی کارها مشکل می‌شود. اصلاً بنا بر این بوده! ابن ادریس آراء شیخ الطائفة را که از خویشان خودش هم بود به شدت نقد کرد، خوب بعد باب فقه باز شد. مقدس اردبیلی آمده عقل را در فقه حاکم قرار داده است، مگر می‌شود عقل را مقدس اردبیلی حاکم قرار ندهد؟ مقدس اردبیلی که مقدس است قرآن، عترت و عقل را حاکم قرار داده است چنانکه اصول کافی هم با کتاب العقل آغاز می‌شود.

متأسفانه آنهایی که از عترت کنار رفته‌اند خودسری کرده‌اند و خودشان بنا کرده‌اند یک چیزهایی بگویند، برخی روایات در مذمت عقل بوده. بعضیها خیال کرده‌اند یعنی اصلاً عقل هیچ کاره است. آن چیزی که نهی شده حاکمیت فکر منهای قرآن و سنت و عترت بوده است! اما اگر فکر و اندیشه و عقل و لبّ انسان در کنار آنها به کار بیفتد آن وقت خیلی از حرفهای مقدس اردبیلی و بسیاری اصولیون عقل گرا که به اجتهاد در بطن زمان و مکان می‌اندیشند قابل اتقان

و صحت است! آن زمان است که حرفهای میرزای قمی در باب عقل راست می‌آید! این‌گونه حرف امام در نجف درست است که حیلۀ باب ربا را از ریشه می‌زند! امام حیل باب ربا را با عقل از ریشه‌اش زده است و بنده متعجبم که چطور حیل باب ربا را که آقایان می‌گویند به کسی بر نمی‌خورد، اما اگر یک صاحب‌نظری مطلبی مستند در زمینه‌ای دیگر و خلاف نظر آقایان می‌گوید، فوری ناراحت می‌شوند. ببینید ما در روایت نداریم که حیل باب ربا درست نیست، نه اینکه قرآن گفته حیل باب ربا درست نیست؛ امام با استفاده از عقل و اینکه اگر این روایات بخواهد درست باشد لغویت حرمت لازم می‌آید، به این نظریه رسیده است. حیل باب ربایی که سرمایه داران را به استثمارگری وا می‌داشت، حیل باب ربایی که ... بنده می‌دانم با مردم چه می‌کردند! مثلاً کشاورز صد تومان می‌داد با یک جعبه کبریت، به صد و سی تومان وقت برداشت محصول قرار داد می‌کرد؛ بیچاره وقت برداشت محصول، چیزی نداشت بدهد، یک مقدارش را دوباره یک کبریت دیگر یا یک شاخه نبات به او می‌داد،

دوباره هر روز باید برای او کار می‌کرد؛ او زندگی‌اش در رفاه بود و این ربا دهنده هر روز از روز قبلش بدتر می‌شد. آنجا فقهاء (قدس الله اسرارهم) حیل باب ربا را فرمودند، کسی اشکال علمی نکرد تا اینکه عصر امام امت (قدس الله روحه) فرا رسید. عصر بزرگترین محقق عصر، مدقق‌ترین کسی که می‌تواند روایات را باز خواند و آن را واکاوی کند. او که عارف‌ترین عرفا، و أعلم فلاسفه عصر خودش بود. شما همین یک قسمت را نگاه کنید، آنجایی که محقق اصولی صاحب کفایه (قدس سره الشریف و نور الله مضجعه) به اول بحث اراده و طلب در اوامر می‌رسد، می‌گوید قلم اینجا رسید و سر بشکست «السعيد سعيد في بطن امه والشقي شقي في بطن امه و ذاتی شيء لم یکن معللاً و لم یک مغیراً» ببینید امام آنجا چه کار کرده است! امام آنجا سه تا جواب داده، آخر هم فرموده است که جای این جوابها اینجا نیست، اینها بحثهای خیلی بلندی است که جایش یک جای دیگر است. من یک نمونه‌اش را می‌گویم، می‌دانید صاحب

کفایه می‌گوید این «الشقی شقی فی بطن امه و السعید سعید فی بطن امه» یعنی ذاتیش است «ذاتی شیء لم یکن مغیراً»، امام (قدس سره و نور الله مضجعه و سلام الله علیه و حشرنا الله معه و مع جمیع الشهداء) می‌گوید خود این دلیل بر این است که ذاتی نیست. می‌گوید این که می‌گوید در شکم مادر فراهم می‌شود معلوم می‌شود ذاتی نیست، می‌گوید اینکه مبدأ را شکم مادر قرار داده دلیل بر این است که ذاتی نیست، اگر ذاتی بود که مبدأ ندارد! ذاتی شیء با خود شیء است، نه مبدأ دارد و نه آخر دارد. «الانسان حیوان ناطق» اینکه مبدأ و آخر ندارد که بگوییم بله انسان حیوان ناطق در شکم مادرش است، بعد که می‌آید تغییر می‌کند. یکی از زیباترین جوابهای امام این است، بعد هم یک جواب دیگری دارد که مرحوم فلسفی هم دارد، یک جواب سومی هم دارد می‌گوید اصلاً بطن «ام» شاید دنیا باشد. چه کسی گفته بطن ام یعنی شکم مادر و یعنی رحم؟ یعنی در دنیا انسانها در اثر عوامل مختلف و ارتباطات متنوع ساخته می‌شوند.

اگر به عوامل تربیتی در آنجا نگاه کنید؛ خیال می‌کنید امام یک جامعه‌شناسی بوده که پنجاه سال در دانشگاه‌های جامعه‌شناسی و روانکاوی و تربیت کار کرده است. امام برای تربیت انسانها حدود ده دوازده راه قرار می‌دهد، ما وقتی می‌خواهیم بشماریم می‌گوییم خانه و مدرسه و محیط؛ دیگر معلوماتمان بیش از این توان ندارد. خوب است آقایانی که در مسائل تربیتی هم کار می‌کنند این حرفهای امام را در ذیل این حدیث مطالعه کنند، ظاهراً این در جلد اول از فرمایشات ایشان است.

بنابراین، باید بدقت از منابع و اصول خود مواظبت کنیم، ما تابع قرآن و عترت هستیم؛ و آنچه از این دو بر ما ثابت بشود به جان و دل می‌پذیریم؛ ما با خرافه و عوام‌فریبی و ارتجاع و تحجر مخالفیم، ما با اجتهاد غیر پویا مخالفیم. ما معتقدیم اصول اجتهاد پویا که از گذشته بر جا و بر قرار بوده باید همچنان زنده بماند، به همان نحوی که بزرگان دیروز به هم اشکال می‌کردند امروز باید

به هم اشکال کنند، به همان نحوی که بزرگان دیروز آرائشان مختلف بوده امروز هم آراء مختلف است. در ارتماس صائم در آب در روز ماه مبارک رمضان پنج تا نظریه است، از حرمت و قضا و کفاره گرفته تا مباح بودن. به اصطلاح از شور شور تا بی نمک بی نمک. این شرح ارشاد مقدس اردبیلی، کتاب الصوم بحث ارتماس را نگاه کنید؛ یکی گفته حرام است و قضا و کفاره دارد، یکی گفته حرام است قضا دارد، یکی فرموده حرام است ولی قضا و کفاره ندارد، یکی گفته کراهت دارد قضا و کفاره هم ندارد، یکی گفته اصلاً کراهت هم ندارد. فقه این است! حوزه‌های علمیه باید این طور رشد کنند، نه اینکه خدای ناخواسته تا یک کسی یک مطلبی را گفت که شایستگی گفتنش را هم دارد، بلافاصله خدای ناخواسته ولو روی علاقه به دین، به آن اشکال کنیم؛ خوب علاقه به دین یک وقت هم از سمت و سوی دیگری سر در می‌آورد که می‌تواند به ضرر دین باشد. مثل حب کور و بغض کور که هیچ چیز را غیر از خودش و

آن محبوبش نمی بیند و نمی فهمد. علاقه به دین باید
حساب شده باشد.

(والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته)

سفید